

به نام اهورا مزدا



خشنه اتره اهوره مزداو

("اک آدمیان، من کورش فرزند کمبوجیا هستم. پارسیان را نیروی جهانی داده ام، سرور آسیا شده ام. این مشت خاک را که گور من است، از من دریغ ندرید. ")

(به گفته از آریان، مورخ یونان باستان.)

(آیین خاک سپاری کوروش، پدر ایران زمین)

فره کیانی-درباره ک مرگ کوروش افسانه بسیار است. از آنجا که بیشتر این افسانه ها توسط تاریخ نویسان (دشمنان ایران نوشته شده) و کلیه نسل ها که تاریخ نویسی ایران پیش از اسلام همراه نوشتار علمی، هنری، و فرهنگی در یورش عربان تازی نابود شده اند، ما باید همه این داستانها را با رویدادهای راستی زمان بسنجیم.

(گزننون) از آنجا که برای فرهنگ ایران و نیز خود کوروش احترام زیادی داشته، مرگ او را از پیرک و به گونه ای روماتیک گفته است.

(هرودوت) که گرایش به بزرگ نمایی یونان در برابر ایران داشته، مرگ کوروش را در جنگ با خاندان وحشی ماساگت ها در پیرامون آمودریا (رود جیحون کنونی) که در آن زمان رود آراکس خوانده می شد، گفته است.

ولی بسیاری از پژوهشگران باور دارند که کوروش بر ماساگت ها چیره شد و غنایمی هم همراه خود به پاسارگارد آورد. در هر گونه، از داستانها بدست می آید، بیست سال پس از مرگ کوروش بزرگ، داریوش (داریوش بزرگ) پس از سالها که مجبور بود با شورش های درونی و بیرونی از بابل و همدان تا مصر بجنگد، فرصت پیدا کرد تا کوروش را به خاک بسپارد. شاید آرامگاه کوروش هنوز آماده نبوده و شاید پس از ((آفند کمبوجیه)) پسر کوروش، به مصر و کشته شدن او در آنجا، فرصتی برای انجام مراسم باشکوهی که در خور کوروش بوده بدست نیامده بوده است.

سرانجام به فرمان داریوش، آیین خاکسپاری کورش به این ترتیب اجرا شده است:

شش ساعت پیش از درون شدن پیکر از جای نگهداری یا جایگاه پیشین دفن به تخت جمشید، داریوش و درباریان تا بیرون شهر به پیشباز پیکر رفتند و آن را با خود آوردند. نوازندگان در پیشاپیش پیکر آهنگ ها و آندوهگین می نواختند.

پشت سر نوازندگان صفی از پیلان و شتران ارتش و پشت سر آنها سه هزار تن سرباز بی جنگ افزار و در جامگان رسمی راه می پیمودند.

در جلوی سپاه، سرداران پیر که در جنگهای کورش همکاری داشته بودند گام بر می داشتند.

پشت سر سپاهیان گردونه باشکوه پادشاهی کوروش که دارای چهار ملبند و هشت اسب سپید با دهانه ها و یراقهاک زرین بود آرام حرکت می کرد.

پیکر کورش بزرگ در يك تابوت زرین که روک آن تاج شاهنشاهی نهاده شده بود روک این گردونه قرار داشت.

در بالای گردونه يك (خروس جنگی) بسته بودند که بال می زد و (نمادجنگی کورش) به شمار می رفت، (هر چند که درفش جنگی کورش نماک يك شاهین بال گسترده را داشت. شاید هم این پرنده

براستی شاهین بوده که در سرچشمه هاک خاور آن را خروس خوانده اند.)

نگهبانان ویژه گردونه شاهنشاهی سرودهاک ویژه خورشید و بهرام را می خواندند و پس از هر چند گام می ایستادند و اسپند می سوزاندند. در پی گردونه پیکر،

سپهسالاران ارتش ایران بر يك گردونه جنگی سوار بود و درفش ویژه کورش را در دست گرفته بود. در پی آن، دارایی هاک کورش که يك تارک زرین و جامه هاک زرین و طرفهاک او بود روک گردونه دیگرک جابجا می شد.

همینکه به دروازه تخت جمشید رسیدند، داریوش فرمان ایست داد. سپس با چهره اک اندوهگین از گردونه کورش بالا رفت و بر تابوت او بوسه زد. آنگاه لحظاتی خاموشی برقرار شد و همگی نفس در سینه حبس کردند. آنگاه به فرمان داریوش دروازه تخت جمشید را گشودند و پیکر بر دوش نگهبانان به تالار بزرگ تخت جمشید برده و در میانه آن نهاده شد.

سه شبانه روز مردم براه دیدن تابوت و اداک گرامیداشت از کنار پیکر به صف می گذشتند و آنرا گلباران می کردند، و در تمامی این زمان موبدان سرودهاک مذهبی می خواندند.

روز سوم، با برآمدن آفتاب دوباره با همان تشریفات پیکر را به شهر پاسارگارد (پارسه گرد) در دشت مرغاب که مرغزارک سبز و خرم و مورد علاقه کورش بود بردند. آرامگاه ساده و سنگی کورش که به دستور خودش، همانند آرامگاهی که او براه دو دلاده ک ناکام پاتنه آ و ابراد در سارد، در میان درختان سبز و زیباک برکشیده به آسمان،

در يك سازه ک چهارگوش هفت پله ساخته شده بود. پیکر را از پله ها بردند و در دخمه اک در بالای پله پایانی ساخته شده بود نهادند. سرداران سالخورده، هم آوا جوانان، ساعتها به سوگواری سردار

بزرگ خود پرداختند. سرانجام دخمه با سنگی که آماده شده بود بسته شد و درزهای آن را نیز با ساروج بستند.

(بخش گسترده ک این مراسم در سفرنامه فیثاغورث آمده است)



برای دیدن ادامه مطلب و دیگر عکسها به ادامه مطلب بروید

از آنجا که کسی قصد ترك آنجا را نداشت، داریوش با اسرار همگان را وادار به بازگشت کرد و تنها چند موبد برای اجراء آیین مذهبی در آنجا ماندند. (بخش گسترده ک این مراسم در سفرنامه فیثاغورث آمده است)



به داستانی دیگر:

درگذشت و بخت سپردن کوروش بزرگ

مرگ کوروش ناگهان آمد. ماساگتی ها که نیمه بیابانگرد که يك تیره ک سکایی آن ور رودخانه ک اراکسس بودند مرز اپاختر (شمال شرقی) را تهدید می کردند. يك جنگ کینه توزی پرهیز ناپذیر شده بود و کوروش بزرگ بر آن شد که خود آن را رهبرک کند. شاه سالخورده جانشین خود، کمبوجی را به نهاد شاه بابل گذاشت و روانه جنگ شد. پلی برای گذر کردن از رودخانه ک اراکسس، در مرز شاهنشاهی، ساخته شد و کوروش به کشور دشمن تاخت. نخست تا اندازه ای کامیاب شد؛ آنگاه شهربانو تومیریس او را به درون سرزمین به دام انداخت، و کوروش در نبرد بزرگی شکست خورد و خود زخم برداشت. پس از سه روز کشور گشاک توانا مرده بود. ایژاک (قربانی) يك شهربانوک ناشناس سکایی، کمبوجی تن پدرش را باز آورد و در آرامگاهی که در اردوگاه پارسیان آماده شده بود به گونه ای شایسته بخت سپرد.

کوروش آرامگاه خود را فراهم کرده بود. مانند آتشکده، این آرامگاه بر سکویی، در پایش ۸ در ۴ پا، قرار داشت، و با شش پله ک بزرگ با بلندیهای نامنظم به بالای آن که ۱۷ پا بلندک داشت میرسد. روی پله ک هفتم خود آرامگاه جای داشت که از تخته سنگهای بزرگ سنگ آهک سپید ساخته شده بود که بایستهای آهنی با هوشیارک به هم چسبانیده شده بودند. رخ آن مانند يك خانه ک ساده ای بود که آسمانه ک شیروانی مانند تیزش خاستگاه اپاختر آن را نشان می داد. تنها زیور آن خوشه های گل برجسته روی قرنیز بالا و دور پایه ها بود. می توان خیال کرد که روی آن نوشته ک شاهانه ک کوتاه کنده شده بود؛ در آنجا نوشته شده بود:

اینجا من کوروش شاهنشاه آرامیده ام.

همراه تن بی جان پادشاه بزرگ ایران برای درآمدن به آرامگاه، جلوک در کوتاه چوب نما که تنها ۳۱ در ۵۴ اینچ بود، خم شدند و در سنگی چرخان را پس زدند، و چون برای باز کردن در دوم بایستی جا داشته باشند و در نخست را به بندند، درون آرامگاه خود را در تاریکی یافتند. درون آرامگاه بی پنجره، در پا و به بلندک ۸ پا تا سقف هموار آن، آنها انبوه گشتند و آماده ک به جا آوردن بازپسین آداب های به خاک سپردن در پرتو شعله ک لرزانی شدند. پیکر سپیته ک کوروش را در تابوتی از زر گذاشتند که بر تختی نهاده شده بود که پایه هایش از زر ساخته بود. میزک برای برات گذاشته شده بود که بر آن شمشیرهای کوتاه پارسی، گردنبند ها، و گوشواره هایی از سنگهای گرانبها در زر نشانده نهاده

بودند. سندس و کتان دوخت بابل، تنبانهاک مادی، جامه هاک آبی، ارغوانی و رنگهاک دیگر، تن پوش کاوناکس و بافته هاک گل و بوته دار بابل، همه را روک هم چیده بودند تا پادشاه در گذشته باشکوه شایسته و آیین دوست به جهان دیگر نیاکان آریایی اش درآید. خانه ک کوچکی در نزدیکی برای نگاهبانان ساخته شد که بایستی این رتبه را به جانشینی ارثی نگاه دارند. به آنها روزی یک گوسفند با آرد و باده جیره می دادند؛ هر ماه نیز اسبی برای ایزا(قربانی) آریایی به این پهلوان به آنها داده می شد. گرداگرد آرامگاه را پردیز فرا گرفته بود، و جویش هایش چمنهاک مرغزار و درختان از همه گونه را که روک آرامگاه بازپسین کوروش موج می زدند آبیاری می کرد.

<http://parsiandej.ir>

پارسیان دژ مرجع ایران شناسی